

ویژگی‌های شیعه اصولی در نگاه عبد الجلیل قزوینی

قاسم صفری (جوادی)^۱

چکیده

کتاب نقض، تنها اثر به جای مانده از عبد الجلیل قزوینی رازی (نویسنده شیعی قرن ششم هجری) است. کتاب، دارای اطلاعات منحصر به فردی از تاریخ تشیع (قرن ششم و ما قبل آن)، فرقه‌های گوناگون شیعی، جغرافیای تشیع در ایران و کشورهای دیگر، اندیشه‌های شیعی و غیر شیعی و ... است.

در این نوشتار، سعی بر آن است که «ویژگی‌های شیعه اصولی در نگاه عبد الجلیل قزوینی» بررسی شود. آنچه قزوینی در کتاب نقض آورده، کلاً از ناحیه شیعه اصولیه است؛ اما در این جا تنها به مواردی پرداخته شده که صراحتاً به عنوان عقیده شیعه اصولیه (با ذکر شیعه اصولیه) آمده و یا در عبارات دیگر، قرینه‌ای وجود داشته که منظور از آن، همان شیعه اصولیه است.

گرچه مباحث مربوط به ویژگی‌های شیعه اصولی در نقض به صورتی پراکنده (و نه با ترتیبی منطقی) بیان شده‌اند، با این حال، در این مقاله، به این ویژگی‌ها، ترتیب خاصی بخشیده شده و برای هر موضوع، سخن نویسنده بعض فضائح الروافض و به دنبال آن، پاسخ عبد الجلیل قزوینی از کتاب نقض آورده شده است.

کلیدواژه‌ها: شیعه اصولی، شیعه اصولیه، شیعیان اصولی، شیعه امامیه اصولیه، نقض، بعض فضائح الروافض.

ص: ۳۴۲

مقدمه

کتاب نقض، تنها اثر باقی مانده از عبد الجلیل قزوینی، نویسنده شیعی قرن ششم هجری است. این کتاب - که در نوع خود بی نظیر است -، در مناظره با نویسنده‌ای غیر شیعی نگاشته شده و دارای اطلاعات منحصر به فردی از تاریخ تشیع از قرن ششم و ما قبل آن است. کتاب، در بردارنده اطلاعاتی از گروه‌های مختلف شیعی اعم از: فقیهان، شاعران، متکلمان،

^۱ (۱). عضو هیئت علمی و مدیر گروه ادیان و مذاهب جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه

عابدان، زاهدان، مفسران و همچنین حاکمان و وزیران است. علاوه بر این، حاوی اطلاعاتی در خصوص جغرافیای تشیع در ایران و کشورهای دیگر است.

نویسنده در باره اندیشه های شیعی و غیر شیعی، از آگاهی نسبتاً بالایی برخوردار بوده است و در فن مناظره، حاضر جواب به نظر می‌رسد. لازم به یادآوری است که بررسی و روشن نمودن ابعاد مختلف این کتاب، نیازمند مقالات فراوانی است؛ لیکن در این نوشتار، سعی بر آن است که گزارشی از دیدگاه عبد الجلیل قزوینی در باب شیعیان اصولی در مقابل شیعیان اخباری ارائه شود. قبل از بیان مطالب عبد الجلیل در باره شیعیان اصولی، لازم می‌دانیم نکات کلی‌ای را یادآور شویم و سپس به موضوع اصلی بپردازیم.

۱. اصطلاح اخباری و اصولی

پ‌آن چنان که در بین بسیاری از شیعیان مشهور است، اصطلاح اخباری و اصولی، مربوط به دوران صفویه است. عموماً شیعیان، این اصطلاحات را منتسب به محمدامین استرآبادی و یا حداکثر استاد او محمد استرآبادی می‌دانند. این دو اصطلاح حداقل مربوط به پنج قرن پیش از استرآبادی دوم است.

۲. اشکالات تاریخی

قزوینی، علیرغم همه امتیازاتی که واجد آن است، اشکالات فاحشی در بیان مطالب تاریخی دارد که می‌تواند در مورد ادعاهایی که در حوزه نظریات شیعه اصولی بیان نموده، تردیدهایی را ایجاد نماید. زمانی که نویسنده‌ای در بیان برخی مطالب معروف و مشهور تاریخی، اشتباهاتی در این سطح داشته باشد، در مباحث اعتقادی تا چه

ص: ۳۴۳=PAGE ص:

اندازه می‌توان به صحت بیانات وی اطمینان داشت؟! از طرفی دیگر، گاه آنچه را که به عنوان مطالب تاریخی ذکر نموده، کتاب وی تنها منبع در باره آن مطلب است. حال با این شرایط، به چه میزان قابل اعتماد است؟ در ادامه، به برخی از این اشتباهات تاریخی اشاره می‌کنیم.

الف. ازدواج پیامبر در ۳۷ سالگی

در بحث ازدواج امام مهدی علیه السلام، نویسنده کتاب بعض فضائح الروافض^۲ مطالبی را ذکر نموده که قزوینی در پاسخ به آنها به بحث ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند و می‌گوید:

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ... خدیجه را در سی و هفت سالگی خواست.^۳

^۲ (۱). کتاب عبد الجلیل قزوینی، در واقع پاسخ به اشکالات این نویسنده است؛ اما در ضمن پاسخها مطالب مفید دیگری نیز بیان شده‌اند.

^۳ (۲). نقض، ص 502.

حادثه ازدواج پیامبر اکرم با خدیجه، بسیار مشهور است و در کتب فراوانی ذکر شده^۴ و آن، در ۲۵ سالگی رخ داده است؛ ولیکن نویسنده، آن را در ۳۷ سالگی عنوان می‌کند. حال چه میزان می‌توان به اسامی افرادی که فقط در کتاب قزوینی آمده‌اند اطمینان کرد؟!

ب. داستان قَرمط بن حَمْدان

عبد الجلیل آورده:

جعفر صادق علیه السلام او را به تهمت فلسفه متهم کرد و به آخر کار عمر عبد العزیز خلیفه این قَرمط حمدان را به الحاد بیاویخت.^۵

لازم است این مطلب را در کنار مطلب دیگری قرار دهیم که ایشان آخرین خلیفه مروانیان را عمر ابن عبد العزیز می‌دانسته و اولین خلیفه عباسیان را عَبَّاس سَفَّاح و ما

ص: ۳۴۴

اسامی و القاب همه خلفا و عدد ایشان را در کتاب البراهین فی إمامة أمير المؤمنين بیان کرده است.^۶

این مسئله نیز مطلبی روشن است که نویسنده محترم، از آن آگاهی نداشته است؛ چرا که بعد از عمر بن عبد العزیز، عده‌ای چون: یزید بن عبد الملک مروان، هشام بن عبد الملک مروان، ولید بن یزید ابن عبد الملک، یزید بن ولید، مروان بن محمد و ...^۷ حکومت کردند و آخرین خلیفه، مروان بن محمد است و نه عمر بن عبد العزیز. . وقتی آخرین خلیفه را عمر بن عبد العزیز دانسته است، در حالی که وی در سال ۱۰۱ ق، فوت کرده^۸ و از طرفی، شهادت امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ ق اتفاق افتاده و دوران امامت حضرت حدود سیزده سال بعد از فوت عمر بن عبد العزیز بوده است، بنا بر این باید به دیگر اطلاعات تاریخی آن نیز به دیده شک نگاه کرد؟

ج. زیدیه و امامت امام زین العابدین

ایشان معتقد است:

[زیدیه] بعد از مصطفی صلی الله علیه و آله امام بحق را علی مرتضی علیه السلام دانند و نصّ خفی گویند و معصوم دانند علی را و حسن را و حسین را و بعد از زین العابدین علیهم السلام امامت در زید بن علی رضی الله عنه دعوی کنند.^۹

^۴ (۳). در این باره، ر. ک: تاریخ پیامبر اسلام، ص ۶۹-۷۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵؛ الصحيح من سيرة النبي الأعظم، ج ۱، ص ۱۱۴؛ السيرة النبوية، ج ۱، ص ۲۲۴.

^۵ (۴). نقض، ص ۹۲.

^۶ (۱). ر. ک: همان، ص ۴۰۹.

^۷ (۲). موج الذهب، ج ۳، ص ۲۰۶.

^۸ (۳). همان، ص ۱۹۲.

^۹ (۴). نقض، ص ۴۵۸.

این در حالی است که زیدیه، امامت امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را قبول دارند و پس از امام حسین علیه السلام هر فاطمی، چه از بنی الحسن و چه از بنی الحسین قیام به سیف کند، او را امام می دانند و نخستین امام بعد از امام حسین علیه السلام زید است.^{۱۰}

د. هیچ یک از ملحدان، اهل مناطق شیعی نبودند

قزوینی در بحث از اسماعیلیان می نویسد:

این مایه از خلاصه احوال ایشان در این نقض یاد کرده شد تا خواه

ص: ۳۴۵

مصنّف ناصبی که بر شیعه، تشنّیع زده است به تهمت، مگر به انصاف تأملی بکند و بداند که اصول و قواعد الحاد چه بوده است و ملحدان اوّل و آخر از کجا بوده اند. بحمدلّٰه و منّه که از این ملعونان، نه قمی بوده است و نه کاشانی و نه آبه و نه رازی و نه ورامینی و نه از ساری و نه از ارم و نه از بلاد مازندران و از دیاری که به شیعه اثنی عشریه معروف و منسوب است؛ بلکه همه از ولایات و نواحی و دیار مشبّهان و مجبّران بوده اند و دعوت بر این وجه کرده اند که بیان کرده شد و حوالّت معرفت خدای به تقلید و تعلیم و قول پیغمبر و معلّم صادق کرده اند و انکار دلیل و حجّت و نظر و تفکر کرده اند.^{۱۱}

در این باره باید گفت که آیا ابوحاتم رازی - که به زعم مصنّف ملحد بوده - اهل ری نبوده است؟ و همچنین خود وی در کتاب اعلام النبوة، همشهری خود زکریای رازی را به الحاد متهم نموده است. در تاریخ اسماعیلیه قرن چهارم نمی توان به اسماعیلیان پرداخت و از ابو حاتم رازی یاد نکرد، در حالی که نویسنده محترم، معتقد است که هیچ یک از اینها اهل رازی نبوده اند. از سوی دیگر باید به حسن صبح اشاره کرد. «حسن صبح در شهر قم - که یکی از نخستین ماندگاه های اعراب در ایران و پایگاه شیعیان اثنی عشری بود - به دنیا آمد. پدرش که مذهب اثنی عشری داشت، از شهر کوفه واقع در عراق به قم آمده بود».^{۱۲}

ه. ابراهیم برادر عبد الله بن الحسن بود؟

نویسنده بعض فضائح الروافض افرادی از زیدیان من جمله ابراهیم را به عنوان برادر عبد الله بن الحسن نام می برد که ابراهیم در واقع، فرزند عبد الله و برادر نفس زکیه است.^{۱۳}

قزوینی که در ابعاد مختلف به نقض نویسنده می پردازد، در این جا هیچ اشاره ای به این نکته نداشته که ابراهیم، فرزند عبد الله است و نه برادر او. عین عبارت قزوینی

ص: ۳۴۶

^{۱۰} (۵). جهت اطلاع از آراء زید، ر. ک: فی علم الکلام (الزیدیه).

^{۱۱} (۱). نقض، ص ۳۳۷-۳۳۸.

^{۱۲} (۲). فدائیان اسماعیلی، ص ۵۷.

^{۱۳} (۳). ر. ک: نقض، ص ۲۵۵.

در این باره چنین است:

اما ائمه زیدیان - که اسامی ایشان را در این فصل یاد کرده است - همه اهل صلاح و زهد و سداد و عفت و ورع بوده اند و آمران به معروف و ناهیان از منکر و شیعه در ایشان اعتقاد نیکو دارند؛ اما امامشان ندانند به فضل و عصمت و نصیّت و غلبه الظن چنان است که دعوی امامت مطلق نکرده‌اند.

بهری را «صلوات الله علیه» نویسند و بهری را «رضی الله عنه». و شیعه را با ایشان چندان خلافی نیست که به میانجی مجبران حاجت باشد.^{۱۴}

و. کشته شدن زید بن علی به دست منصور یا عبد الملک مروان

در باره خلافت عباسیان و جنایت منصور سفاح می‌نویسد:

بو مسلم به کوفه و آن جا از بقیه آل عباس، دو پسر کوچک مانده بود : یکی ابو العباس سفاح که مهتر بود و دیگری بو جعفر المنصور که او را ابو جعفر دوانیقی گفتندی . این هر دو پسر را بیاورد و ابو العباس را به خلافت بنشانند و او سه سال خلافت کرد و به آن جهان کرانه شد و خلافت با منصور افتاد و بیست و دو سال تمام خلافت کرد و اند هزار نفس زکّیه را از آل علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام هلاک کرد، چه به زهر و چه به تیغ و چه آنان که در دیوارها گرفت و این معنی ظاهر و شایع است و زید علی را او کشت به یک قول و به دیگر قول، عبد الملک مروان.^{۱۵}

عباراتی از این دست، شاهی است بر این که نویسنده محترم، اطلاعات تاریخی اش بسیار ناقص است، در حالی که کتاب مروج الذهب مسعودی در اختیار او بوده است و این کتاب، وفات عبد الملک را در سال ۸۶ ق ذکر می‌کند.^{۱۶} زید بن علی در سال ۱۲۱ یا ۱۲۲ ق، شهید شد^{۱۷} و در باره تولّد او اختلاف وجود دارد و سال‌های ۶۶،

ص: ۳۴۷

۶۷، ۷۶ و ۷۷ ق را به عنوان سال تولّد وی آورده اند. گرچه نویسنده کتاب سیره و قیام زید بن علی، ترجیح را با سال ۶۶ و ۶۷ ق می‌داند.^{۱۸}

چنانچه تولّد وی را سال ۷۵ و ۷۶ ق بدانیم، اساساً جایی برای درگیری زید با عبد الملک مروان نمی ماند. در فرض دیگر (یعنی چنانچه تولّد وی را همان سال ۶۶ و ۶۷ ق بدانیم)، با توجّه به این که وفات عبد الملک در سال ۸۶ ق، و شهادت زید در سال ۱۲۱ یا ۱۲۲ بوده، باز هم گفته وی نادرست است.

۳. مسئله شیعه اصولیه

^{۱۴} (۱). همان، ص ۲۵۹-۲۶۰. برای آگاهی از این مطلب که «ابراهیم برادر عبد الله نیست؛ بلکه پسر اوست»، ر. ک: فی علم الکلام (الزیدیه)، ص ۷۵.

^{۱۵} (۲). نقض، ص ۱۳۰.

^{۱۶} (۳). مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۹.

^{۱۷} (۴). همان، ص ۲۱۷.

^{۱۸} (۱). سیره و قیام زید بن علی، ص ۹.

ما در این نوشتار، به مباحث عبد الجلیل قزوینی در باره ویژگی های شیعه اصولی پرداخته و مواردی را که وی در کتاب عنوان کرده، ارائه خواهیم نمود؛ ولی پیش از آن، ذکر نکاتی، ضروری است:

الف. آنچه قزوینی در کتاب خود می آورد، کلّاً از ناحیه شیعه اصولیه است؛ لیکن در این مقاله، فقط به مواردی پرداخته شده که صراحتاً به عنوان عقیده شیعه اصولیه (با ذکر شیعه اصولیه) آمده و یا در عبارات دیگر، قرینه ای وجود داشته که منظور از آن، شیعه اصولیه بوده و از آوردن مطالبی که محتمل بوده، نویسنده، دیدگاه کلّ شیعه را در نظر داشته و نه مختص شیعه اصولیه، خودداری شده است.

ب. بی دقتی هایی که قزوینی در بیان مسائل تاریخی مرتکب شده است (که پیش از این بیان شد)، در بحث دیدگاه های شیعه اصولیه هم وجود دارد. مثلاً در برخی عبارات کتاب، عده ای از عالمان شیعه را به عنوان شیعه اصولیه ذکر می کند و گویا مطالبی که به شیعه اصولی نسبت می دهد باید دیدگاه همان ها باشد که قطعاً این گونه نیست. بنا بر این باید گفت طبق دیدگاه عبد الجلیل، این مطالب مربوط به شیعه اصولیه است. مثلاً عبد الجلیل شیخ طوسی را از شیعیان اصولی می داند و عدم حجّیت

ص: ۳۴۸

خبر واحد را به شیعیان اصولی نسبت می دهد، در حالی که شیخ طوسی از قائلین به حجّیت خبر واحد است. نظیر چنین مطالبی در مجموعه کتاب، کم نیستند و چنانچه بخواهیم قزوینی را از این زاویه مورد نقد قرار دهیم، بحث به درازا می کشد و از اصل بحث فاصله می گیریم. بنا بر این به همین اندازه اکتفا می کنیم.

ج. این نکته نیز لازم به یادآوری است که متأسفانه عبد الجلیل در برخی موارد، عبارات توهین آمیزی را ذکر می کند که کتاب را از نقد منطقی، علمی و مستدل، دور می کند. مثلاً در جایی خطاب به نویسنده کتاب بعض فضائح الروافض می گوید:

دگر باره ناصبی ملعون، دست از یفعل الله ما یشاء برداشته است.^{۱۹}

از این گونه موارد، در کتاب فراوان یافت می شود.

۴. نسبت دادن مطالب نادرست به شیعه اصولی

عبد الجلیل برخی مطالب را به شیعه اصولی نسبت داده که قطعاً اشتباه است. این مسئله بدین دلیل است که وی توان علمی قوی ای در حل مشکلات کلامی نداشته است. به عنوان مثال، بحث این که معدومات، شیء هستند را- که از ناحیه برخی از معتزله بیان می شود- می پذیرد در حالی که کمتر کسی از شیعه، این مسئله را پذیرفته و اگر هم کسی پیدا شود، در حد و اندازه عبد الجلیل است نه از متفکران طراز اوّل شیعه.

^{۱۹} (۱). نقض، ص ۷۳۵.

در این جا متن عبارت ایشان را می آوریم تا از طرفی روشن شود که وی تا چه حد به دنبال ویژگی های دقیق شیعه اصولیه بوده و از طرف دیگر، تا چه اندازه، توان حلّ مسائل را داشته است.

در کتاب، از قول نویسنده بعض فضائح الروافض م ی نویسد: «بعضی از روافض را مذهب آن است که معدومات را اشیاء گویند. پس به قول ایشان در ازل، با خدای تعالی اشیاء بوده است و بدین مشارکت لازم آید و روافضه اندر این به دو گروه می باشند:

بهری مثبت و بهری نافی».^{۲۰}

جالب است که نویسنده، شیعه را به دو دسته تقسیم می کند و قطعاً شیعیان اخباری

ص: ۳۴۹

و حشوی این گونه نبوده اند که دقت های فلسفی داشته باشند و لزوماً شیئیت را از معدومات نفی کنند . ولی عبد الجلیل بدون توجه به تقسیم بندی نویسنده، خود را وارد این بحث نموده است؛ بحثی که با دقت های فلسفی، کاملاً نفی و باطل می شود. جالب این که برای اثبات سخن خود در یک مسئله عقلی و علمی، به سخنان لغویان تمسک می کند.

قزوینی می گوید:

خلافی نیست که متکلمان و محققان شیعه را مذهب این است خلفاً عن سلف که باری تعالی عالم است لنفسه و لذاته لا عن علّة و لا عن حاجة و چون لم یزل حاصل بوده است بر این صفت اعنی عالمی لابد او را غیر ذات پاک خود معلوماتی باشد و محال باشد که معلومات - که غیر ذات باری تعالی باشد - موجود باشد. پس معدوم باشد و معدوم را این جا شیء گویند و از اصطلاح معتبر اهل لغت معلوم است که گویند: هذا شیء موجود و هذا شیء معدوم. و این لفظی است مشتمل هر دو معنی را و مذهب اهل عدل، این است.^{۲۱}

بحث دیگر، در باره صفت حال است که نویسنده بعض فضائح الروافض می نویسد:

«رافضی گوید: خدای را صفتی دیگر هست که آن را صفت حالت گویند و ...».^{۲۲}

پاسخ قزوینی در این زمینه چنین است:

اولاً مذهب محققان شیعه اصولیه چون علم الهدی و مرتضی بغداد و شیخ کبیر بو جعفر و همه محققان اصولیه موافقت اکثر اهل عدل را چنان است که باری تعالی موصوف است به صفتی که آن را صفت حالت گویند و مخالفت ثابت است میان

^{۲۰} (۲). همان، ص ۵۴۰.

^{۲۱} (۱). همان، ص ۵۴۰-۵۴۱.

^{۲۲} (۲). همان، ص ۵۳۸-۵۳۹.

قدیم و جواهر و اعراض بدان صفت، و آن صفت خدای است که غیر قدیم را آن صفت و مثل آن صفت و قبیل آن صفت نیست و باری تعالی بدان صفت در کون معلوم می‌آید دون صفات اربعه که مقتضیات است.^{۲۳}

ص: ۳۵۰

این عبارات، بسیار نامفهوم و بی‌دقت انتخاب شده‌اند. کدام عالم شیعی در کدام کتاب کلامی، صفتی را برای خداوند اثبات کرده که آن را حالت می‌گویند؟ این جاست که تفاوت متفکرانی چون سید مرتضی و مفید و علامه حلی و خواجه نصیر با امثال عبد الجلیل مشخص می‌شود و ضعف علمی وی نمایان می‌گردد.

بحث عبد الجلیل در بخش مربوط به جبر و تفویض هم چندان مناسب نیست و مجموعه عبارات به گونه‌ای اند که اثبات خالق را در مقابل الله تعالی به ذهن متبادر می‌نماید. در این جا به بیان چند جمله از او اکتفا می‌کنیم و برای اطلاعات بیشتر خوانندگان می‌توانند به آدرس داده شده مراجعه نمایند.

قزوینی در پاسخ به این عبارت نویسنده بعض فضاء الروافض: «رافضی گوید:

خدای تعالی خالق همه اشیا نیست»، می‌گوید:

در این معنی، شبهتی و انکاری نیست که مذهب شیعه و کافه اهل عدل، خلفاً عن سلف به دلیل و حجت آن است که قبائح باسرها و فضائح و فساد و کفر و معاصی و طغیان هیچ فعل خدای تعالی نیست.^{۲۴}

البته چنانچه مباحث کتاب، با هم و یک جا مطالعه شوند، مجموعاً قابل قبول اند؛ اما عباراتی از این دست، حاکی از عدم دقت نویسنده است که منجر به نفی خالقیت خداوند می‌شود و نفی خالقیت، مساوی با شرک است. هرچند باید گفت که این بحث، بسیار پیچیده و دقیق است و نباید توقع چندان از نویسنده داشت و ای ن عدم توقع باید نسبت به همه نویسندگان جهان اسلام و همه فرقه‌ها باشد.

۵. ویژگی‌های شیعه اصولی

مباحث مربوط به ویژگی‌های شیعه اصولی در نقض به صورتی پراکنده و با ترتیبی که نمی‌توان آنها را منطقی دانست، بیان شده‌اند. فهرست این ویژگی‌ها- که در ادامه، مورد بررسی قرار می‌گیرند- عبارت‌اند از:

ص: ۳۵۱

۱. دیدگاه کلی شیعه اصولی؛

۲. دیدگاه شیعه اصولی در باره نقش عقل در اصول عقاید؛

^{۲۳} (3). همان، 539-540.

^{۲۴} (1). همان، ص 523.

۳. عدم حجّیت خبر واحد؛

۴. موجودات و دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله؛

۵. شیعه اصولیه و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله؛

۶. شیعه اصولیه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله؛

۷. شیعه اصولیه و مسئله امامت؛

۸. عدم تحریف قرآن؛

۹. دیدگاه شیعیان اصولی و اخباری در باره روزه؛

۱۰. کسانی که به بهشت می‌روند؛

۱۱. شیعیان اصولی در طبقات مختلف؛

۱۲. مناطق جغرافیایی شیعیان اصولی.

الف. دیدگاه کلی شیعه اصولی

عبد الجلیل در موارد متعدّدی، فشرده ای از عقاید شیعه اصولیه را گاهی به اجمال و گاهی با مقداری تفصیل ذکر می کند که ما برخی از این موارد را بیان می‌کنیم.

و آنچه ظاهر و معلوم است از مذهب شیعه اصولیه پوشیده نیست که خدای تعالی را یکی دانند بی مثل و بی مانند. فاعل همه اجسام و اعراض مخصوصه، عادلّی منزّه، موصوف به صفات کمال، دانا و توانای زنده، اوست خواهان طاعت و کاره از همه قبائح و معاصی، ... مستغنی از جای و مکان و صاحب ولد، و پیغمبرانش همه صادقان و امینان، پیغمبران و امامان را همه معصوم دانند و منصوص گویند، از قبل خدای تعالی به وعد و وعید مقرر، به امر و نهی معترف، به بعث و نشور و ثواب و عقاب راضی، همه شریعت قبول کرده، و از همه مخالفان این جمله که توحید و عدل است تبرّاً کنند، بنیاد مذهب شیعه بر این است و سرمایه اعتقاد، این.^{۲۵}

ص: ۳۵۲

در جای دیگر می‌گوید:

^{۲۵} (۱). همان، ص ۱۰-۱۱.

از مذهب شیعه اصولیه معلوم است که باری تعالی قادر است بر سایر اجناس مقدوراتِ اِلی ما لا نهاییه که هر چه صحت مقدور می‌دارد، او بر آن قادر است، لذاته، بر خیر قادر است و بر شر قادر است و همه مقدورات باجمعها مقدور اوست. اما چون عالم به قبح قبائح و مستغنی است از فعل قبائح، و عالم است که مستغنی است از فعل قبائح، اختیار فعل قبیح نکند تا حاصل نباید بر صفت نقص و عقل عقلا و آیات عدل از قرآن و مذهب انبیا علیهم السلام همه بر صحت مذهب شیعه گواه است که باری تعالی قادر است بر قبیح چنان که قادر است بر حسن؛ اما اختیار فعل قبیح نکند از این وجوه که گفته شد.

همچنین مذهب شیعه اصولیه این است که فاعل مکلف، قادر است بر فعل حسن، و قادر است بر فعل قبیح، و مخیر است اگر خواهد ایمان آورد و طاعت کند و اگر خواهد کافر شود و معصیت کند و قدرت صالح است ضدین را و مکلف، مخیر است، بر خیر و شر و نیک و بد و کفر و ایمان قادر است. پس این مسئله، به خلاف آن قیاس است که خواجه کرده است که یزدان مطبوع است بر خیر و قادر نیست بر شر و اهرمن مطبوع است بر شر و قادر نیست بر خیر.^{۲۶}

در جای دیگر بیان می‌کند:

اما اصل مذهب شیعه اصولیه امامیه اثنی عشریه، آن است که آسمان و زمین و هر چه در میان آسمان و زمین است از جمادات و حیوانات، هیچ نبوده است از اجسام عالم و از اعراض مخصوصه همه خدای تعالی آفریده است و صانع عالم خداست و قدیم است و لا قدیم سواه و ما کان معه من إله و موصوف است به صفات کمال لم یزل و لایزال مخالف همه اشیا از معلومات و معدومات.^{۲۷}

ص: ۳۵۳

نیز در جای دیگر آورده:

تبارک و تعالی، قادر است بی آلت، عالم است بی علت، حی است بی آفت، موجود است بی بدالت، سمیع و بصیر، مدرک جمله مدرکات، غنی است و حاجت بر او روا نه، مرید همه طاعات، کاره از همه مقبحات، مثل و مانند و شریک و شبه و نظیر ندارد، جای و مکان و شهوت و نفرت بر وی روا نباشد، و قرآن کلام اوست و از اوّل تا آخر، همه صدق و حق است و او را بدین چشم سر چنان که دیگر چیزها بینند، بنشاید دیدن نه به دنیا و نه به آخرت، و هر چه جز از ذات اوست و موجود است، همه محدث است و او قدیم و باقی و ازلی است.

کفر و ظلم و طغیان و معصیت نخواهد و نیافریند و دوست ندارد و از فاعلش راضی نباشد. پیغمبران او از آدم تا به مصطفی - صلوات الله علیهم اجمعین - همه صادق و امین و معصوم بوده اند. بهترین از همه، آخرین همه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است. طاهر و طیب و صادق و امین است. قولش همه حجت است و فعلش همه حق و بعد از وی امام نص و معصوم علی مرتضی علیه السلام است؛ نص از قبل خدا و معصوم از همه خطا و بعد از این امام نص تا به

^{۲۶} (۱). همان، ص ۴۴۵-۴۴۶.

^{۲۷} (۲). همان، ص ۴۵۴. جالب است که مؤلف قائل به شیعیّت معلومات است، چنان که پیش از این بیان شد.

قیامت امام آن باشد که موصوف باشد بدین صفات، و بعث و نشور و وعد و وعید و ثواب و عقاب و تفضل و اعواض، حق است و سؤال گور درست، و تکلیف ما لا ینطاق قبیح است و جزاء مکلفان بر اعمال ایشان است.

این مجملی است از اصول مذهب شیعه امامیه اصولیه اثنی عشریه، نه دشنام و بغض بو بکر و عمر و عثمان که خواجه انتقالی به فتوای خواجهگان سنّی لقب مجبّر مذهب به تعصّب و خصومت و تهییج عوام و اوباش و اراذل الناس در این کتاب بیان کرده است، که شتم و عداوت بو بکر و عمر و عثمان پندارم که نجات آخرت را بنشاید و اگر این بیچاره به بعث و نشور و قیامت و حساب و ثواب و عقاب ایمان داشتی که با مال‌های عالم و جاه

ص: ۳۵۴

دنیا اختیار چنین تصنیفی نکردی.^{۲۸}

ب. دیدگاه شیعه اصولیه در باره نقش عقل در اصول عقاید

عبد الجلیل آورده:

شیعه اصولیه را استاد مذهب و طریقت در معقولات، عقل و نظر باشد و بر اثبات توحید و عدل و پاکی و یگانگی و عصمت و صدق همه انبیا و ائمه، آن را حجت آورند و این طریقت، خدای تعالی تقریر کرده است و عقل و عقیده بی تقلید و تعلیم فرشتگان آسمان هاست که همه این مذهب دارند و بر این اعتقادند و انبیا را علیهم السلام در معقولات این مذهب و طریقه بوده است. اما در شرایع و فروع اگر خواهد که بداند که واضح مذهب شیعه که بوده، اوّل خدای تعالی که او کتب به جبرئیل امین داده و به محمد صلی الله علیه و آله فرستاده است از این جاست که شریعت منصوص گویند این طایفه چنانچه حق تعالی می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^{۲۹} بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علی علیه السلام و همه صحابه و اهل بیت بگفته.^{۳۰}

در جای دیگر در باره نقش عقل در عقاید، عبارات تنیدی به کار می برد و می نویسد:

صد هزار لعنت خدا و انبیا و اولیا و فرشتگان و مؤمنان بر ملحدان کشته و مرده و زنده باد که مؤثر در معرفت خدا قول پیغمبر را گویند و بر اضعاف آن رحمت خدای تعالی بر همه مؤمنان کشته و مرده و زنده باد که مؤثر در معرفت خدای تعالی عقل و نظر را داند و بر وجه دلیل که تولید علم کند.^{۳۱}

در جایی دیگر باطنیان را نقد می کند که چرا وجوب معرفت را از طریق سمع می دانند:

صد هزار لعنت هفت آسمان و زمین بر باطنیان و صباّحیان باد تا چرا وجوب معرفت را حواله به سمع پیغمبر و معلّمی صادق کردند! شیعیان

^{۲۸} (۱). همان، ص ۴۵۴-۴۵۵.

^{۲۹} (۲). سوره حشر، آیه ۷.

^{۳۰} (۳). نقض، ص ۱۷-۱۸.

^{۳۱} (۴). همان، ص ۸۸.

حقیقی اصولی، از معایب و مثالب دور باشند و در وجوب معرفت، حوالت به عقل و نظر کنند.^{۳۲}

در عبارتی دیگر در نقد الموتیان و تمجید از مردم ساری و ارم می‌نویسد:

[اهل] الموت ... وجوب معرفت خدای تعالی را حوالت به تقلید و تعلیم کنند . اهل ساری و ارم، وجوب معرفت، حوالت به عقل و نظر کنند.^{۳۳}

لازم به ذکر است که در عبارات مربوط به مناطق جغرافیایی خواهد آمد که تمام اهل سا ری را شیعه اصولی امامی می‌داند.

ج. عدم حجّیت خبر واحد

نویسنده بعض فضائح الروافض آورده : «گویند از جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که : بدترین قوم کدام‌اند؟ گفت: سه کس باشند. آن کس که دعوی خدایی کرد و خدا یکی است و آن کس که دعوی نبوت کرد به دروغ چون مسیلمه کذاب و غیر وی و آن کس که دعوی امامت کرد چون بو بکر و عمر و غیر ایشان از دیگر امامان اِلی یومنا هذا».

عبد الجلیل قزوینی، این گونه پاسخ می‌دهد:

اگر این خبر راست باشد از آحاد است و به مذهب ما ایجاب علم و عمل نکند و اگر چنان است که صادق علیه السلام گفته است، او معصوم است و خطا نگوید در فرعون و هامان و نمرود و کنعان راست باشد و در مسیلمه و طلحه که به دروغ دعوی نبوت کرده‌اند. و کذلک در ائمه ضلال هر کس که نه به حق دعوی امامت کرده باشد چون معاویه و یزید و مروان و یزید ناقص و ولید ماجن و غیرهما که بی استحقاق، دعوی امامت کرده باشند و آنها که مخالفت قرآن و قول مصطفی صلی الله علیه و آله کرده باشند و تیغ بر روی علی مرتضی علیه السلام کشیده و حسن را زهر داده و حسین را کشته و قرآن را به نشانه تیر کرده^{۳۴}

همین بحث را در جای دیگر تکرار می‌کند که:

به مذهب ما اخبار آحاد، ایجاب علم و عمل نکند و از مذهب شیعه اصولیه، این مسئله معلوم است.^{۳۵}

د. موجودات و دوستی با پیامبر صلی الله علیه و آله و رابطه ایشان با امام علی و اهل بیت علیهم السلام

^{۳۲} (۱). همان، ص ۹۴.

^{۳۳} (۲). همان، ص ۱۷۳.

^{۳۴} (۳). همان، ص ۳۰۶-۳۰۷.

^{۳۵} (۱). همان، ص ۴۲۹ نیز، ر. ک: ص ۶۰۳.

عبد الجلیل در این خصوص، این گونه بیان می‌کند:

مذهب شیعه اصولیه چنان است که باری تعالی جمله مخلوقات از انواع حیوانات و جمادات، همه به دوستی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آفریده و همه طفیل اوست و علی مرتضی علیه السلام با بزرگی و رفعت درجه و منزلت شاگرد و خدمتکار و تابع و مقتدی و فرمانبردار اوست و اگر یک طرفه العین در مصطفی صلی الله علیه و آله عاصی شود، مبطل و زیانکار باشد و علی مرتضی علیه السلام حاجب مبارز لشکر اوست و وصی و خلیفه و حافظ شریعت و امت اوست؛ اما بعد از او مقتدای امت اوست و بهتر از هر یک از صحابه و اهل بیت. این است مذهب و اعتقاد اهل شیعه در این مسئله بی‌تقیّه و تعصّب. و قرآن که آمده است کلام خدای تبارک و تعالی است و معجز است بر صدق دعوی مصطفی صلی الله علیه و آله و از برای بیان شرعیات و ادای عبادات آمده است و قصص انبیا و اخبار و آیات امر و نهی و وعد و وعید و ترهیب و ترغیب. و در قرآن، آیاتی است که منزل است در امامت و عصمت و منقبت علی علیه السلام و آل او علیه السلام و گوئیم انکار بعضی از قرآن انکار همه باشد در تنزیل دون تأویل چنان که مذهب همه مسلمانان است از حنفی و شافعی و زیدی و معتزلی، و مذهب و اعتقاد اصولیان شیعه این است در این مسئله، اگر مخالفتی به تعصّب غیر این حواله کند بر شیعه هیچ متوجّه نشود.^{۳۶}

ه. شیعه اصولیه و اصحاب پیامبر

نویسنده فضائح عبارات تند و تفصیلی در باب نقد شیعیان نسبت به اصحاب، تابعیان

ص: ۳۵۷

و محرم‌های پیامبر و زهاد و ائمه قرائت و ائمه تفسیر می‌آورد و بیان می‌دارد که شیعیان، همه را منافق و امامان زیدی را نیز کفار می‌دانند و

عبد الجلیل در جواب می‌گوید:

بر این وجه، نه مذهب امامیان اصولی است و اگر اخباری یا حشوی یا غالی ای خبری گوید و تقلی نادرست افتد، آن را به اصولیه بستن، غایت بی‌امانتی و نامسلمانی باشد.^{۳۷}

در ادامه جواب را با تفصیل ذکر می‌کند و می‌نویسد:

اما جواب آن که «صحابه بزرگ و سلف صالح و زنان رسول را دوست ندارند و بد گویند» در فصول متقدم برفته است و از تکرار بی‌فایده، ملال خیزد و نه مذهب اصولیان است چنان که صعود و نزول جائز داشتن بر خدا، نه مذهب سنیان است، اما شبهه نیست که شیعه اصولیه، مرتبه هر یک از این جماعت را به اندازه گویند. گویند علی بهتر است از ابو بکر، و حسن علیه السلام از عمر، و حسین علیه السلام از عثمان، و فاطمه علیه السلام از عایشه، و خدیجه علیه السلام از حفصه، و صادق از ابو حنیفه، و کاظم از شافعی، و امامت بو بکر و عمر، اختیار خلق گویند و امامت علی و اولادش نص

^{۳۶} (۲). همان، ص ۱۴۶-۱۴۷.

^{۳۷} (۱). همان، ص ۲۵۶.

دانند از خدای تعالی. و عاقلان دانند که این نه دشمنی ابو بکر و عمر باشد و نه دشنام و بد گفتن صحابه و تابعین و اگر به خلاف این حکایتی و حوالتی هست، بر غلاۀ است نه بر اصولیان.^{۳۸}

در ادامه همین بحث می‌نویسد:

اگر شیعه، مجتهدانی را که اعدای امیر المؤمنین علیه السلام باشند دوست ندارند و در آن موافقت خدا و رسول و جبرئیل کرده باشند، پندارم که بر ایشان ملامتی نباشد که مذهب شیعه امامیه اصولیه، این است که هر کس خدای را عادل نداند و انبیا را معصوم و مصطفی را پاکزاده و انکار ا مامت علی و اولادش کند از حسن علی تا به قائم مهدی، مبتدع ضالّ و گم‌راه باشد.^{۳۹}

ص: ۳۵۸

نویسنده بعض فضائح الروافض می‌نویسد: «ابن بابویه القمّی الرافضی در کتاب خود آورده است که چون ابو بکر از دنیا رفت، واخواهان او پیش پسرش محمد بو بکر آمدند و تقاضا کردند و او در حجره علی بود که مادرش اسماء بنت عمیس زن علی بود. علی او را گفت محراب پدرت را بشکاف و بتی زرّین در آن جاست، برگیر و وام پدرت ده».

عبد الجلیل جواب می‌دهد:

این دعاوی دروغ و بهتان آن است که این معنی در هیچ کتابی نیست از کتب شیعه اصولیه و اگر هست اشارت باید کردن و باز نمودن و در آخر این کتاب مصنّف آورده است که از ابو بکر و از هر یکی از صحابه، ترکه بسیار ماند و آن را شرح داده است. پس بایست که محمد بو بکر از آن ترکه، ردّ دین پدرش بکردی تا بدان بت مدفون حاجت نیفتادی. و دیگر آن که علی علیه السلام غیب دان نبود. پس چه دانست که بتی جایی پنهان است و اگر بوده باشد، بر سبیل گنج و ذخیره بوده باشد، نه از جهت عبادت و سجده، و پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده باشد علی علیه السلام را، و الله اعلم! و مذهب شیعه در حق صحابه کفر و شرک نیست؛ آن است که با وجود علی مرتضی علیه السلام بو بکر و غیر بو بکر را استحقاق امامت نیست به فقد و شرایط موجب؛ اما بر ایشان مانند این حواله روا نباشد و این معنی نقصان مرتبه مصطفی علیه السلام باشد که با نزول وحی و قرآن و ورود جبرئیل علیه السلام رسول الله علیه و آله آشکارا بنکند که بتی در سجده‌گاه است. پس علی علیه السلام عالم‌تر باشد از مصطفی صلی الله علیه و آله، نعوذ بالله من شر المقال!^{۴۰}

نویسنده بعض فضائح الروافض، مطلب دیگری در باره ابو بکر نقل می‌کند که:

^{۳۸} (۲). همان، ص ۲۵۶-۲۵۷.

^{۳۹} (۳). همان، ص ۲۵۸.

^{۴۰} (۱). همان، ص ۲۷۵-۲۷۶. نیز، ر. ک: ص ۵۵۰.

«زراره بن اعین الرافضی گفته است که: از صادق علیه السلام پرسیدند: تأویل این آیه «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا * وَلَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدًا»^{۴۱} در شأن کیست؟ گفت: در شأن بو بکر است که باری تعالی می گوید: بو بکر را قیامت آن عذاب کنند که هیچ خلق را آن عذاب نکنند؛

ص: ۳۵۹

زیرا که ناحق، پای بر منبر رسول نهاد ...».

جواب قزوینی در این باره چنین است:

این نقل بر این وجه در هیچ کتابی از کتب اصولیان شیعه مسطور نیست و صادق علیه السلام بزرگوارتر است و عالم تر که تفسیر قرآن خطا گوید و سبب نزول هر آیه نداند. اکنون بدان که این آیه در سوره «الفجر» است که باری تعالی می گوید: «كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ»^{۴۲} و این، نه صفت بو بکر است که او خدمت بر همه یتیمان کرده بود. . آنکه گفت: «وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ»^{۴۳} و این نیز نه هم صفت بو بکر است که معلوم است که بذل مال کرد و آنکه گفت: «وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا»^{۴۴} این هم نه صفت بو بکر است که او مقتصد و قانع بوده است در نفقه. و آنکه گفت: «وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا»^{۴۵} این هم نه صفت بو بکر است که نه مذهب خواجه است که موروث و مکتسب او زیاده از گلیمی نماند. پس این آیه وعید است در حق آن جماعت که این صفات دارند که بیان کرده شد و این ناقل بدین دروغ، مستحق عذاب خداست و چنان می نماید که این مصنف در اوّل کتاب دعوی کرده است که بیست و پنج سال، این مذهب داشته است؛ بنداشته است، دروغ است، غالی و اخباری و حشوی بوده است که شبهات غلاء و اخباریه و دیصائیه است که آورده است، نه مذهب اصولیان شیعه است.^{۴۶}

و. شیعه اصولیه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

قزوینی آورده است:

مذهب امامیه اصولیه خلفاً عن سلف چنان است که زنان رسولان، خدای طاهرات و مطهّرات اند که اگر خلاف این باشد، نقصان عائد شود به انبیای معصوم علیهم السلام و زنان نوح و لوط را تهمت ناشایست ننهند با ظهور کفر و ثبوت نفاق ایشان و تفسیر آیه «فَخَانَتْهُمَا»^{۴۷} آن گویند که حفظ اسرار ایشان نکردند و بر اعدای ایشان از کفار ظاهر کردند طایفه ای که فضّه فاطمه علیها السلام را از زمره مطهّرات گویند، عایشه و حفصه را که زنان رسولاند و

ص: ۳۶۰

^{۴۱} (۲). سوره فجر، آیه ۲۵-۲۶.

^{۴۲} (۱). سوره فجر، آیه ۱۷.

^{۴۳} (۲). سوره فجر، آیه ۱۸.

^{۴۴} (۳). سوره فجر، آیه ۱۹.

^{۴۵} (۴). سوره فجر، آیه ۲۰.

^{۴۶} (۵). نقض، ص ۲۹۹-۳۰۱.

^{۴۷} (۶). سوره تحریم، آیه ۱۰.

از امّهات المؤمنین اند، چگونه قذف کنند و فحش گویند! و اگر جماعتی منافقان در عهد رسول صلی الله علیه و آله چون مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و عبد الله بن ابی و عبّاد بن عبد المطلب، عایشه را این تهمت نهادند، و حاشا عنها! هفده آیه از قرآن بیامد به براءت ذمه او و کذب ایشان و در آخر آیه بگفت:

«لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^{۴۸} تا این تهمت و شبهه بحمد الله و منه، از اسلام و اسلامیان زائل شد و من در شهر سنه ثلاث و ثلاثین و خمس مائه، کتابی مفرد ساخته ام در تنزیه عایشه در دولت امیر غازی عباس - رحمه الله علیه - به اشاره رئیس و مقتدای سادات و شیعه سید سعید فخر الدین بن شمس الدین الحسنی - قدس الله روحهما - و قاضی القضاة سعید عماد الدین حسن استرآبادی - نور الله قبره - به استقصا بر خوانده اند و بر پشت آن فصلی مشبع نوشته اند و نسخه اصل به خزانه امیر غازی عباس - رحمه الله علیه - بردند و نسخه ای دیگر دارند اگر خواهد طلب کند و بخواند تا اعتقاد شیعه امامیه در حق ازواج رسول صلی الله علیه و آله بداند و زبان در حق ایشان به دروغ و بهتان نجباند و هر کسی که عایشه یا حفصه یا یکی از زنان مصطفی صلی الله علیه و آله یا دیگر انبیا را تهمت نهد، ملحد و کافر و ملعون باشد و خون و مالش حلال بود ... و چنین حواله به مذهبی لایق تر باشد که رسولان خدای تعالی را تهمت عشق و فسق و عصیان نهند و درجه زنان انبیا از درجه انبیا، رفیع تر نتواند بود. پس چون داوود و یوسف و محمد صلی الله علیه و آله را عاشق و فاسق و متهم داند، زنانشان را نیز متهم توان دانستن و شیعه که انبیا را معصوم گویند، زنان ایشان را به قذف و فحش منسوب نسازند.^{۴۹}

عبد الجلیل در این باره، در جای دیگر کتاب بیان داشته:

هر کسی از فریقین خواهد که اعتقاد شیعه در حق عایشه و ام سلمه و دیگر زنان رسول الله صلی الله علیه و آله بداند باید که کتاب فی تنزیه عائشه که ما در دولت امیر غازی عباس و عهد قاضی القضاة سعید حسن استرآبادی به اشارت امیر سید شمس الدین الحسنی - رحمه الله علیهم - ساخته ایم برگیرد و بخواند تا

ص: ۳۶۱

بداند که چنین تهمت بر شیعه اصولیه راه نیابد و الحمد لله رب الأرض و السموات و صلی الله علی سید البریات و آله الطاهرين و ازواجه الطاهرات و امّهات المؤمنین و المؤمنات.^{۵۰}

ز. شیعه اصولیه و مسئله امامت

سخن عبد الجلیل قزوینی در این موضوع، این گونه است:

به مذهب شیعه،^{۵۱} امامت از اصول دیانت است؛ اما حفظ حوزه اسلام و نگاهداشت حریم دین و سدّ ثغور به همه مذاهب ائمه را باید کردن.^{۵۲}

^{۴۸} (۱). سوره نور، آیه ۲۳.

^{۴۹} (۲). نقض، ص ۸۲-۸۴، نیز، ر. ک: ص ۵۵۵ و ۳۱۲-۳۱۳.

^{۵۰} (۱). همان، ص ۳۱۴.

این موضوع را از چند زاویه می‌توان بررسی کرد:

یک. جایگاه مقام امامت نسبت به نبوت در شیعه اصولیه

عبد الجلیل به این گفته نویسنده بعض فضائح الروافض که: «شیعه، امامت را چون رسالت دانند»، این گونه پاسخ می‌دهد:

دعوی بی حجت است و سخنی بی بینه. اولاً به مذهب شیعه اصولیه، درجه نبوت و رسالت، درجه اعظم است و مرتبه اکبر که رسول مطاع است و امام را اطاعت او واجب است و رسول مقتداست و علی علیه السلام و غیر علی، مقتدی و صاحب کتاب و شریعت و منهاج و نبوت مصطفی علیه السلام است که افضل الانبیاست. پس بدین شرح، شبهتی نماند که امام را درجه نبوت نباشد و در آن، شبهتی نیست که شیعه، امامت و رسالت را عقلاً واجب دانند و امام را در همه روزگاری معصوم و منصوص و مقطوع علی عصمته گویند و اگر اطاعت ائمه بر امت واجب دانند، در این مسئله اقتدا به عقل و قرآن کرده اند؛ اما در عقل وجوب ریاست به علت جواز خطا و اخذ معالم شریعت و نفی علت حاجت و اثبات عصمت و نصوصیت و در معالم اعلم الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله. اما فرض طاعت، اقتدا به قرآن است آن جا که باری تعالی گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى

ص: ۳۶۲

الأمر منكم»^{۵۳} پس امامت را این درجه و فضیلت نهند بی شبهت و تقیه، هر کسی که خلاف این داند، ضال و هالک دانند بی شبهت و تقیه.^{۵۴}

دو. جایگاه امام علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله

عبد الجلیل پس از نقل قول از نویسنده بعض فضائح الروافض که نوشته: «و بدان ای برادر که رافضی، علی علیه السلام را تفضیل نهد بر ملائکه و انبیا»، این گونه به وی پاسخ می‌دهد:

جواب این کلمات آن است که مذهب شیعه اصولیه، آن است که هر یک از انبیای کبار، بهترند از امیر المؤمنین علیه السلام که ایشان هم نص اند و هم معصوم و هم اصحاب وحی خداوندند و علی علیه السلام را این درجه نیست؛ اما مذهبشان چنان است که امیر المؤمنین علیه السلام بهتر است از هر یک از ملائکه از بهر کثرت ثواب و قبول مشقت و از بهر آن که طاعت وی واجب است بعد از مصطفی صلی الله علیه و آله بر مکلفان و اجماع شیعه است بر آن و در اخبار هست آنچه این شبهه را زائل گرداند، چنان که رسول صلی الله علیه و آله گفته است «مثل المؤمن عند الله کمثل ملک مقرب و إن المؤمن اعظم عند الله من ملک مقرب». و مانند این اخبار، بسیار است. پس چون مؤمن بهتر است از فرشته، امیر المؤمنین علیه السلام اولی تر که نص است از قبل خدا و معصوم است از همه خطا.^{۵۵}

^{۵۱} (۲). در نسخهای از نقض، «شیعه اصولیه» آمده است.

^{۵۲} (۳). نقض، ص ۵۰۳.

^{۵۳} (۱). سوره نساء، آیه ۵۹.

^{۵۴} (۲). نقض، ص ۲۶۰-۲۶۱. نیز، ر. ک: ص ۵۵۶.

^{۵۵} (۳). همان، ص ۳۳۸.

در ادامه، کلام صاحب بعض فضائح الروافض را ذکر می کند که: «و چون گفتی که علی نص بود به امامت از قبل خدای تعالی چنان که رسول صلی الله علیه و آله نص بود به رسالت و معصوم است همچون او و در میان این دو، هیچ فرق نباشد در عصمت و نصیّت و طاعت هر دو واجب باشد. شرم داری گفتن اگر نه سرت ترسی که بزنند مصرّح گویی که: رسالت در میان هر دو به شرکت است».

قزوینی، این را نیز جواب می دهد:

جواب این کلمات آن است که شبهتی نیست که چنان که مصطفی صلی الله علیه و آله نص است به رسالت و معصوم است از همه زلّت، امیر المؤمنین علیه السلام نیز نص

ص: ۳۶۳

است به امامت و معصوم است از همه تهمت، اما درجه رسول صلی الله علیه و آله دگر است که او مقتداست و علی مقتدی است، رسول مطاع است و علی مطیع است، او صاحب کتاب و قبله و سنت و شریعت است و علی را این درجه نیست و این فرقی روشن است. درجه رسالت، درجتی بزرگ است و زیادت است از همه منازل و درجات و هر که علی علیه السلام را با رسول خدای صلی الله علیه و آله در رسالت شریک داند، کافر و ضالّ و مبطل و گم راه و مبتدع باشد. مذهب شیعه این است بی تعصّب و تقیّه.

اما حدیث آنچه گفته است که: «اگر گویی او را با رسول شرکت است سرت بزنند»، عجب است که مجبران، صد و پنجاه سال است که علی روس الملاء می گویند که «بو بکر تتمه نبوت است» و سرشان نمی زنند. این جا به ناگفته سر می زنند و مذهب شیعه، این است که گفته شد: بی تعصّب و تقیّه.^{۵۶}

نویسنده بعض فضائح الروافض می نویسد: «رافضیان، علی را از همه انبیا، بهتر دانند و گویند: هرچه انبیا دانستند، علی همه دانست به تنهایی».

جواب عبد الجلیل این گونه است:

از کتب شیعه اصولیه، معلوم است که ایشان را مذهب نیست و نبوده است که درجه امیر المؤمنین، چون درجه انبیاست، درجه و مرتبه انبیا را زیادت گویند از درجه و مرتبه ملائکه و ائمه هدی و هریک از انبیا را فضیلت بیشتر دانند از فضیلت و منقبت امیر المؤمنین علیه السلام که درجه ولی، دون درجه نبی باشد و درجاتی که نبی را باشد چون کتاب و شریعت و تحمّل رسالت با مشقت دعوت و غیر آن امام را نباشد و بعضی از حشوّه و اخباریه را از سلف مذهب بوده است که علی بهتر است از بهری انبیا که غیر اولو العزمان و مرسلان اند و آن مذهبی مردود است و نامقبول و سخنی بی دلیل و بی فایده و نه مذهب اصولیان شیعه است؛ اما مذهب اصولیه چنان است که همچنان که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بهتر است از هر یکی از انبیا علی مرتضی علیه السلام

ص: ۳۶۴

بهتر است از هر یکی از اوصیا به قول رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - که او را به اجماع به اوقات گفته است که : «یا علی! انا سید الأئمة و أنت سید الأوصیاء» و از اوصیا بهتر باشد که از انبیا نباشد تا این شبهت زائل باشد و این مراد حاصل بی تقیه و مدهانه و الحمد لله رب العالمین.^{۵۷}

سه. جایگاه امامان بعد از امام علی علیه السلام نسبت به نبوت

نویسنده بعض فضائح الروافض می نویسد: «علویان - که از فرزندان علی اند - از حسن علی تا به مهدی، همه را منزلت رسول صلی الله علیه و آله دانند».

قزوینی در پاسخ می گوید:

جواب آن است که مذهب شیعه اصولیه چنان است که محمد رسول الله بهتر است از هر یک از انبیا و مرسلان و اولو العزما و بهتر از ملائکه کروبیان و م قربان و روحانیان، و دلیل بر این دعوی، اجماع است و علی علیه السلام وصی اوست؛ اما گویند امیر المؤمنین علی علیه السلام بهتر است بعد از مصطفی صلی الله علیه و آله از هر یک از امت او و حسن علی علیه السلام بعد از او همچنین است و همچنین هر یک از ائمه تا به مه دی علیهم السلام همین حکم دارند که گفته شد.^{۵۸}

نویسنده بعض فضائح الروافض می نویسد: «محمد بن نعمان الاحول در کتابی آورده است که امامان، همه غیب دان باشند و همه در گور غیب دانند تا بدان حد که اگر کسی به زیارت ایشان رود، بدانند که منافق است یا موافق و عدد گام ها و نام های همه کس دانند و حسین علی علیه السلام و شهیدان کربلا پیش از قیامت به چار صد سال زنده شوند و یزید و ابن زیاد و قاتلان ایشان همه زنده شوند تا حسین علیه السلام و شهیدان، ایشان را بکشند و به قیامت به دوزخ فرستند».

پاسخ قزوینی، این گونه است:

جواب این کلمات که خالی از معنی و دور از عقل و بر خلاف شرع است و نقل، آن است که از نص قرآن و اجماع مسلمانان، معلوم است که غیب،

ص: ۳۶۵

احدی إلّاخدای تعالی نداند : «هو يعلم السر و اخفی و لا يعلم الغیب الا الله». قال الله تعالى : «فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا»^{۵۹} و «وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»^{۶۰} و مصطفی صلی الله علیه و آله با جلالت و رفعت و درجه نبوت در مسجد مدینه با آن که زنده بود، نمی دانست که در بازارها چه می کنند و احوال های دگر، تا جبرئیل نیام دی و معلوم نکردی، ندانستی. پس ائمه که درجه انبیا ندارند و در خاک خراسان و بغداد و حجاز و کربلا خفته اند و از قید حیات

^{۵۷} (۱). همان، ص ۵۷۰-۵۷۱.

^{۵۸} (۲). همان، ص ۳۴۲.

^{۵۹} (۱). سوره جن، آیه ۲۶.

^{۶۰} (۲). سوره انعام، آیه ۶۱.

برفته، چگونه دانند که احوال جهانیان بر چه حد است؟ این معنی هم از عقل دور است و هم از شرع بیگانه. و جماعتی حشویان که پیش از این خود را بر این طایفه بستند، این معنی گفته‌اند. بحمد الله از ایشان بسی نمانده و اصولیان شیعه از ایشان و از چنین دعاوی تبری کرده‌اند تا هیچ مجبری و مشبّهی را جای طعنی نماند.

اما حدیث زنده شدن حسین علیه السلام و شهیدان کربلا، مذهب محققان شیعه آن است که هم در آن حا ل که کشته شدند، زنده شدند به دلالت قرآن که: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» * فَرَحِمَنَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ^{۶۱} وجوه تأویلات آیه را این موضع احتمال نکند اگر خواهند رجوع به تفاسیر و کتب شیعه کنند تا شبهه زایل شود و مقصود حاصل آید. و اما آنچه گفته است که «پیش از قیامت یزید و ابن زیاد و خوارج را زنده کنند و بکشند»، اصلی ندارد و از جمله خرافات و ترّهات باشد و با اصول راست نیست؛ بلکه به قیامت زنده شوند و جزای اعمال بد خود بستانند.^{۶۲}

چهار. علم امام علی علیه السلام

عبد الجلیل آورده:

اما آنچه صاحب بعض فضائح الروافض بیان کرده که گویند هر چه انبیا دانستند - علیهم السلام - علی به تنهایی دانست هم دروغ گفته است. ما این

ص: ۳۶۶

اطلاق نکنیم در امیر المؤمنین مقید گوئیم این لفظ گوئیم که بعد از مصطفی صلی الله علیه و آله هر چه امت مصطفی صلی الله علیه و آله بدان محتاج باشند از اصول و فروع و تفاسیر، کتب و منزلات که اهل ادیان و ملل رجوع کنند و علم به غائبات که بیگانگان اسلام را دلالت باشد به حق و غیر آن باید که امام عالم باشد به کیفیّت آن اگر نداند خلل به دین و شریعت محمدی راه یابد و امام باید که به دین علوم عالم تر باشد از اهل زمانه خویش تا فرق باشد میان حجّت و محجوع الیه. در این مسئله، مذهب شیعه امامیه این است که بیان کرده شد.^{۶۳}

ح. عدم تحریف قرآن

نویسنده بعض فضائح الروافض می نویسد که: «در این آیه می افزایند که می گویند: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ (فی علی) ...»».

ایشان ضمن پاسخ در نهایت بیان می‌کند:

^{۶۱} (3). سوره آل عمران، آیه ۱۶۹-۱۷۰.

^{۶۲} (4). نقض، ص ۳۰۴-۳۰۶.

^{۶۳} (1). همان، ص ۵۷۲.

در اصل قرآن، زیادت و نقصان روا نباید داشتن که بدعت و ضلالت باشد و نه مذهب اصولیان است و اگر غالی یا حشوی، خبری نقل کند، مانند آن باشد که کرامیه در اصحاب بو حنیفه و مشبه در اصحاب شافعی، و بر شیعه حجت نباشد.^{۶۴}

ط. دیدگاه شیعیان اصولی و اخباری در باره روزه

عبد الجلیل در پاسخ به این گفته نویسنده بعض فضائح الروافض که : « [شیعیان] دو روز بیشتر از ماه رمضان روزه بگیرند»، می گوید:

[نویسنده] به حساب کورتر است که زهاد و عباد شیعه به دو ماه بیشتر از ماه رمضان روزه گیرند؛ اما نه به نیت ماه رمضان روزه دارند و کتب فقههای ایشان در احتیاط این مسئله و عدد رؤیت هلال و عهد شهود بر اختلاف احوال اظهر من الشمس است و به جدول و نجوم و مانند این هرگز معترف نبوده اند و آن را منکر باشند و در روز عید، روزه گشایند و در این معنی،

ص: ۳۶۷

تقیّه نتوان کردن. بلی جماعتی اخباریه که خویشتن را شیعه خوانند، این معنی مذهب ایشان بوده است و از ایشان بسی نمانده اند و گر جایی باشند این معنی پنهان اصولیان گفتند که علم الهدی و شیخ موقّ بو جعفر طوسی و علما از متأخران بر ایشان انکار کرده اند و در مسائلی که این یکی از آن است و ایشان را قمع و قهر کرده اند و به ظاهر نیارند کردن و نیارند گفتن و مگر این انتقالی^{۶۵} در جایی در کتب اخباریه دیده است و معلوم است که نه مذهب اصولیان است.^{۶۶}

ی. کسانی که به بهشت می روند

عبد الجلیل معتقد است:

به حقیقت بداند که به بهشت مؤمنی رود مطیع خدای را اگر چه رومی یا حبشی باشد و به دوزخ منکران عدل و توحید و عصمت انبیا و ائمه شریعت روند اگر چه مکّی و تهامی و قرشی باشند. این است مذهب و اعتقاد شیعه اصولیه و آنچه خلاف این نقل و حواله کرده است، تشنیع و تعصّب و زور و بهتان است و وزر و وبال آن به گردن وی باشد. باری تعالی ما را به جواب مؤاخذه نکند که غرض ما از این، نفی تهمت است و دفع شبهت.^{۶۷}

ک. شیعیان اصولی در طبقات مختلف

در عبارتی که صاحب بعض فضائح الروافض آورده که «هیچ مفسّری و مفتی و زاهدی و عالمی اختیار مذهب رفض نکرده»، عبد الجلیل وارد پاسخگویی می شود. از صفحه ۱۵۵ تا ۲۵۴، عده ای از شخصیت ها از روات، مفسران، شعرا،

^{۶۴} (۲). همان، ص ۲۹۰-۲۹۱.

^{۶۵} (۱). واژه انتقالی را عبد الجلیل بر نویسنده بعض فضائح الروافض اطلاق می کند؛ چون نویسنده مدعی بوده اول شیعه و سپس سنی شده است.

^{۶۶} (۲). نقض، ص ۶۱۸.

^{۶۷} (۳). همان، ص ۲۹۷-۲۹۸.

وزرا، عبّاد، زهّاد، اهل اشارت و ... را نام می‌برد که اینها همگی شیعه بوده‌اند و در چند مورد در لایه لای بحث، به شیعه اصولی بودن آنها اشاره می‌کند.

ص: ۳۶۸

این جماعت، همه شیعی و معتقد و اصولی بوده‌اند، با مرتبت و فضل و درجه و رفعت و کمال دانش و احسان و اعتقاد و خیرات ایشان از جانی و مالی به همه طوائف مسلمانان رسیده از شیعی و حنفی و شفعوی و سنی.^{۶۸}

قزوینی در عبارتی دیگر در باره تعدادی از شرعای خراسان مطالبی بیان می‌کند و می‌نویسد:

مذهب شیعه اصولیه، غیر آن است که خواجه بر او حواله کرده.^{۶۹}

بیان عبد الجلیل در باره بعضی از زهّاد، عبّاد و صوفیان این گونه است:

جماعتی از آن طایفه که بی شبهت شیعی مذهب و اصولی و معتقد بوده اند، معروف کرخی است و یحیی معاذ رازی و طاووس الیمانی و بهلول مجنون و مالک دینار و منصور عمّار تا در حکایت آمده است که همان شب که منصور عمّار را به خاک سپردند، یکی از مریدانش او را به خواب دید که در قصور جنّات، طواف می‌کرد با زینت تمام. پرسید که: یا منصور! حور و قصور و نور به چه یافتی؟ قال: بصلوة اللیل و حبّ علی بن ابی طالب « و غیر این جماعت که به ذکر اسامی همه، کتاب مطوّل شود.^{۷۰}

ل. مناطق جغرافیایی شیعیان اصولی

عبد الجلیل در این باره نیز می‌گوید:

در بلاد حلب و حرّان و حلّه و بحرین و کوفه و بغداد و مشاهد ائمه و مشهد رضا و قم و کاشان و آوه و سبزوار و گرگان و استرآباد و دهستان و جربایقان و همه بلاد مازندران و بعضی از دیار طبرستان و ری و نواحی بسیار از ری و بعضی از قزوین و نواحی آن و بعضی از خرقان، همه شیعه اصولی امامی بلشند.^{۷۱}

ص: ۳۶۹

منابع و مآخذ

۱. اعلام النبوة، ابو حاتم رازی، تحقیق: صلاح الصاوی و غلامرضا اعوانی، تهران:

مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱ ش، دوم.

^{۶۸} (۱). همان، ص ۲۲۴-۲۲۵.

^{۶۹} (۲). همان، ص ۲۵۲.

^{۷۰} (۳). همان، ص ۱۹۷.

^{۷۱} (۴). همان، ص ۴۹۳.

۲. تاریخ پیامبر اسلام، محمدابراهیم آیتی، تجدید نظر و اضافات: ابو القاسم گرجی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ ش.

۳. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب اسحاق یعقوبی (ابن واضح)، ترجمه:

محمدابراهیم آیتی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ ش.

۴. سیره و قیام زید بن علی، حسین کریمان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.

۵. السیره النبویه، عبد الملك بن هشام الحمیری (ابن هشام)، بیروت: دار احیاء تراث العربیة، ۱۴۱۷ ق، دوم.

۶. الصحيح من سیره النبی الأعظم، سیّد جعفر مرتضی عاملی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۰ ق.

۷. فدائیان اسماعیلی، برنارد لوئیس، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱ ش.

۸. فی علم الکلام (الزیدیه)، احمد محمود صبحی، بیروت: دار النهضة العربیة، ۱۴۱۱ ق، سوم.

۹. كشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی، بیروت: دار الكتاب الإسلامی، ۱۴۰۱ ق.

ص: ۳۷۰

۱۰. مروج الذهب، علی بن الحسین المسعودی، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، قاهره: مطبعة السعادة، ۱۳۸۴ ق، چهارم.

۱۱. نقض (بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»)، عبد الجلیل قزوینی رازی، تصحیح: میر سیّد جلال الدین حسینی ارموی (محدث ارموی)، ۱۳۳۱ ش.

